

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلّى الله على سيدنا و نبينا أبي القاسم محمّد

وعلى آله الطيبين الطاهرين

و اللعنة على أعدائهم أجمعين

خدمت رفقا عرض شد اشکال مهم و شبهه ای که در مسئله قضاء و قدر هست به واسطه انس ما نسبت به طبیعیات و امور حسیه، تحقق قضاء و قدر در زمان و دوران گذشته است. این مسئله موجب پیدا شدن شبهه و اشکالات گوناگونی نسبت به ترسیم قضاء و قدر و هم کیفیت التیام این مسائل با ادله نقلیه از آیات و روایات است. مثلاً آیه شریفه **وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَي أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى ... الأعراف، ۱۷۲** تصور بر این است که ظهور بنی آدم، به معنای پشت بر پشت و جنبه ماسبق نسبت به این عالم است و همین طور روایاتی که در این زمینه هست - حالا فردا که نمی توانیم - باید تتمه همین مطلب عقلی ادامه پیدا کند - ، اگر خدا بخواهد در هفته آینده برای تمام شدن مسئله، به ادله نقلیه و مطالب شهودی که نسبت به آنها هم باید برسیم و کیفیت جمع بین این دو مطلب ان شاء الله در آنجا تمام خواهد شد.

این انس ما در مسئله قضاء و قدر که نفس نسبت به امور طبیعی و طبعیه و عالم ملک و شهادت، انس و الفت دارد و ادراک حقایق مافوق و عوالم مافوق برای او و نسبت اتصال او نسبت به آن عوالم، قدری مشکل می نماید تا اینکه بخواهد ذهن آشنایی پیدا کند و یک نوع اقترابی در اینجا برای او حاصل بشود. از نظر ظاهر آن مثالی که زدیم، ما را خیلی به این نکته نزدیک می کند که دیدگاه انسان در حقایق، هیچ تأثیری ندارد، بلکه حقایق خارجی، برای خود پرونده خاص خود را دارد، دیدگاه انسان نسبت به آن حقائق، پرونده خاص خودش را دارد و ما نمی توانیم با دیدگاه خودمان واقعیت خارجی را تکوّن ببخشیم، بلکه با دیدگاه خودمان می توانیم خود را نزدیک به آن واقعیت خارجی کنیم یا متحد کنیم، اگر آن دیدگاه و منظر دیدگاه صحیحی باشد.

فرض کنید یک واقعیتی در خارج اتفاق می افتد، شما می بینید دو شخص پیش شما می آیند و

هر دو گزارش این واقعیت را می‌دهند؛ یکی می‌گوید فلان قضیه‌ای که اتفاق افتاد این سر تا پا مسائل خلاف بوده و شخص در مقام توطئه و تبیین مسائل بر خلاف بوده. نفر دیگر همین قضیه را - که هر دو با هم دیده‌اند - می‌آید درست صد و هشتاد درجه به شما گزارش می‌دهد که نه! این بسیار بسیار آدم خوبی بوده و در حرف‌هایش صداقت داشته و فرد از این نقطه نظر بسیار صادق، صاف و بی‌غلّ و غشی بوده. ببینید! واقعیت خارجی یکی است، یا آن فرد دروغ‌گو و متقلّب و کلکی است، یا اینکه فرد صادق و صاف و بی‌غلّ و غشی است، از این دو که خارج نیست. حرفی هم که از دهانش در آمده یک حرف بوده، دو جور که زده. دو نفر این واقعه را شنیده‌اند و دیده‌اند، دو نفر نسبت به این واقعه قضاوت مختلف ارائه داده‌اند، پس قضاوت ما واقعیت خارجی را عوض نمی‌کند؛ میزان انطباق ما را با این واقعیت خارجی فقط حکایت می‌کند نه اینکه بخواهد بیان کند.

برای خود بنده بسیار اتفاق افتاده در یک مسئله‌ای که یک نفر قضیه‌ای بیان می‌کند من اعتماد نمی‌کنم؛ بعد که افراد مختلفی را نسبت به آن مسئله وارد می‌کنم می‌بینم که اشتباه نقل کرده. وقتی افراد متعدد بشوند، طبعاً میزان خلاف ضریبش پایین می‌آید. اینجاست که در شرع آمده که قاضی چقدر باید دقت کند و نباید صرفاً به یک گزارش اکتفا کند، مخصوصاً در آن مسائلی که با احساسات و عواطف و این‌ها ارتباط دارد، باید دقت بیشتری در این قضیه و مسئله داشته باشد تا اینکه کمتر دچار لغزش و اشتباه شود.

حال این واقعیت خارجی یکی است، این واقعیت خارجی یک واقعیت و یک حقیقت و یک مسئله است؛ آن دیدگاه انسان نسبت به این مسئله، مهم است که انسان چه نوع نسبت به آن قضیه، ارتباط دارد. مسئله این نیست که واقعیت خارجی را دیدگاه انسان می‌سازد؛ نخیر! این حرف حرفِ چرت و پرتی است، که واقعیت خارجی را من با ذهن خودم می‌سازم، واقعیت خارجی همان ذهنیت من است؛ یعنی چیزی در خارج جز آن ذهنیت من، جز تصور من و جز تصدیق من، چیزی وجود ندارد. این مسئله باطل و بی‌اساسی است. آن ذهنیت من در همان مرحله تشکّل، بالاخره جنبه حکائی دارد یا جنبه ابداعی دارد؟ معنی ندارد بگوییم جنبه ابداعی دارد. همین که شما می‌گویید این مطلب این طور است، یعنی یک چیزی در خارج است من دارم از او حکایت می‌کنم؛ حالا یا به غلط یا به درست. بالاخره او دارد آن محکی را حکایت می‌کند نه اینکه می‌خواهد خود او بسازد. البته این مسئله با آن‌چیز را که ما می‌خواهیم بیان بکنیم دو تاست، این فقط در مقام نقل است. اما آن‌چه را که مقصود ما هست که عبارت است از مسئله قدر که دیروز راجع به آن صحبت کردیم و امروز ادامه می‌دهیم، با این مطلب

تفاوت می کند.

پس واقعیت خارجی هیچ ارتباطی به دیدگاه ما ندارد؛ چه بسا انسان نسبت به یک واقعیت یک دیدگاهی دارد، بعد از دو روز یا یک هفته مشخص می شود که دیدگاه او باطل بوده و نسبت به فرد به خلاف قضاوت کرده، نسبت به این قضیه به خلاف حکم کرده، نسبت به این مسئله دچار اشتباه شده، مسئله برایش مشتبه شده. روی این جهت، این واقعه ای که در خارج اتفاق می افتد، براساس صرفاً دیدگاه فرد است که حکم می کند بر عدم، یا اینکه حکم می کند بر گذشته و بر مضمی واقعه و حادثه؛ نفس آن واقعیت خارجی چه حقیقتی دارد؟ چه هویتی و چه ماهیتی دارد؟ مسئله و صحبت در آن است. من حکم می کنم بر اینکه حقایقی که در اینجا هست، آن حقایق فقط در ارتباط با وجود من تحقق دارد، اگر وجود من اقتضا کند انطباق با یک واقعیت را، می گویم پس این هست. اگر وجود و حضور من اقتضا نکند، پس می گویم نیست.

حالا من یک مثال می زنم: ما الآن در اینجا آمدیم، الآن حضور این اتاق را، ستون ها را، آجرها را، این سقف و این فرش و این حضور افراد را، همین الآن احساس می کنیم یا نمی کنیم؟ چون ما گفتیم در «آن» گفتیم که حرکت می کنیم؛ یعنی همراه با زمان هم، ما در حال حرکت و سیر هستیم جدا نیستیم. مثل زمین که گردش می کند، با آن جوئی که دور اوست گردش می کند، نه اینکه زمین برای خودش بگردد، آن جو هم برای خودش بگردد؛ هر کدام برای خودمان! اگر این طور باشد هر کدام پرت و پلا می شویم، یکی از این طرف می رود، یکی از آن طرف! اینکه الآن ما هستیم این است که ما در این جو همراه با زمین داریم جلو می رویم، لذا جوئی احساس نمی کنیم، فقط زمین را می بینیم. ما که الآن در این «آن» سیر و حرکت می کنیم، همیشه خود را ثابت می بینیم؛ هیچ خودتان را تا به حال در حال حرکت دیده اید؟ مگر اینکه از اینجا بلند شوید بروید در آنجا. اما وقتی که در یک جا بنشینیم و نسبت به یک مطلب دقت کنیم، با خودمان ثابت می بینیم؛ این در الآن در مقابل من ثابت است، نمی چرخد حرکت نمی کند. افرادی که الآن در جلوی من هستند، همه این ها نشسته اند و دارند گوش می دهند، ثابتند، من هم در اینجا نشسته ام ثابتم، فقط آنکه در حال حرکت است، این زبان ماست که به این حرف ها می چرخد - به مسائل سر کاری! - فقط آن حرکت می کند و آلا همه بندگان خدا نشسته اید و خیال می کنید چه خبر است! همین طور زبان ما می گردد.

همین الآن شما تصور کنید حالا خودمان را کنار می گذاریم، آیا این ساختمان و این فضا، نیاز به حرکت ما و انطباق با ما دارد، یا برای خودش دستگاه مستقلی است؟ یعنی این ساختمان، این در،

این ستون، این چراغ، این دیوار، این بلندگو، این منبر، پس همین الآن ما می‌توانیم تصور کنیم که خودمان از واقعیت‌های خارجی جدا هستیم. ممکن است ما نباشیم، این وضعیت هست؛ به حسب قاعده هست، مگر اینکه بمب بیاید روی سرش! اما این فرش هست، این ستون هست، این سقف هست، این چراغ هست، این اوضاع هست. اینکه شما می‌گویید هست، شما که اطلاع ندارید الآن ساعت شش و ربع است، اطلاع ندارید ساعت شش و نیم هنوز نیامده، از کجا می‌گویید این هست؟ هنوز که ساعت شش و نیم نیست؛ ما الآن در ساعت شش و ربع هستیم؛ ما الآن داریم ساعت شش و ربع را نگاه می‌کنیم و می‌بینیم جلوی ما ستون و پنجره و چراغ و سقف و فرش و افراد هستند. از کجا می‌گویید که ساعت شش و نیم هم همین مجلس به همین کیفیت قطعاً وجود دارد؟ از کجا می‌گویید؟ هنوز که شش و نیم نیامده!

پس بنابراین ما توانستیم تصور کنیم که یک واقعیتی که هنوز نیامده؛، یعنی هنوز ساعت شش و نیم نیامده، ولی ساختمان ثابت دارد، همین ثبات ساختمان، چه تفاوتی می‌کند بین ساعت شش و ربع تا ساعت شش و نیم؟ چه فرق می‌کند؟ چه فرق می‌کند بین ساعت شش و نیم و بین ساعت یک ربع به هفت؟ در حالی که قطعاً می‌گویید - آنکه آدم از یک ثانیه بعدش هم خبر ندارد آن بحث جدا، که حالا چه خواهد شد - نه! به حسب آن تصور عادی، آن ذهنیت عادی، این ذهنیتی که الآن ما داریم. شما در عین اینکه ساعت شش و نیم را هنوز ادراک نکرده‌اید و واقعاً هم ادراک نکرده‌اید، اما در عین حال ثبات این ساختمان را، ثبات این در و دیوار را، ثبات این پنجره را برای ساعت شش و نیم اثبات می‌کنید، از کجا اثبات می‌کنید؟ مگر تمام اشیاء زمانی، وجودشان دایره مدار حرکت زمان نیست؟ از کجا شما می‌گویید ساعت شش و نیم این ساختمان هست؟ یا می‌گویید نه خیر اصلاً نیست؛ ساعت شش و نیم اصلاً درست می‌شود؛ اگر بشود، ساعت شش و نیم درست می‌شود. در حالی که الآن می‌گویید هست، الآنی که شش و نیم را ندیده‌اید، الآنی که ساعت هفت را ندیده‌اید، ولی توانستید تصور کنید یا نه؟ این را می‌گویند ثابتات.

پس معلوم می‌شود ما هم ماده‌مان جزو ثابتات است، هم مجردمان جزو ثابتات است، يك ثابت بیشتر نداریم، حرکتی اگر انجام بدهیم آن حرکت هم جزو ثابتات است. الآن به شما بگویند که به رفیقان بگویید از اینجا که مجلس بحث تمام شد، از اینجا با هم برویم منزل چایی بخوریم، بستنی بخوریم - اللهم ارزقنا! - شربت بخوریم، اینکه شما از اینجا می‌روید بیرون، حرکت می‌کنید یا نمی‌کنید؟ (شماها

می گویند چه؟ دوندرمه؟<sup>۱</sup> یا نه عراقی ها می گویند؟ روزه قوزی!<sup>۲</sup> لبنانی ها می گویند روزه قوزی! باید آدم مختلف را یاد بگیرد و الا برود يك جا نفهمد، همین طور بیر بیر نگاهش می کنند، نمی شود دیگر!

عرض کنم حضورتان - چه می گفتیم؟ رفتیم در بستنی همه چیز از کله مان پرید! - که این مسئله حرکت، می گویند که بلند شوید آقا برویم آنجا، خودتان می گویند برویم آنجا، حرکت کنیم، این حرکت یعنی این مجلس را ترک کنیم راهی را طی کنیم، مسافتی را طی کنیم، به منزل برسیم، آنجا که نعمات الهیه در فریزر هست، در فریزر را باز کنیم برداریم بیاوریم. این حرکتی که انجام می شود، در زمان هست یا در زمان نیست؟ در زمان است. ولی شما الآن این حرکت را مفروض الوقوع فرض کرده اید؛ این حرکت یک مسئله مفروض الوقوعی است. اگر این حرکت مفروض الوقوع نبود و محتمل الوقوع نبود، شما نمی توانید نسبت به آن حکم کنید، بگویید که آقا از اینجا ما - قرارمان هست دیگر - بلند شویم برویم در منزل، در آنجا یک ساعتی با هم بنشینیم، صفا کنیم! اینکه هنوز انجام و واقع نشده، اینکه ساعت هفت تازه باید این مجلس را ترک کرد هنوز نیامده، چطور شما از الآن حکم می کنید بر آن که این انجام می شود و تلفن می کنید به اهل بیتان ما ساعت هفت مهمان داریم، چای را شما دم کن یا اینکه میوه را آماده کن. هنوز ساعت هفت نیامده، هنوز ساعت هفت و ربع نیامده؛ وقتی هفت و ربع نیاید، عدم است، چطور شما به یک مسئله عدم ترتیب اثر دادید؟ ببینید! من آمدم همین را در مادیات پیاده کردم، مادیات و غیر مادیات را همه را یکی کردیم و همه را شروع کردیم در آش ریختن و به هم زدیم! نه مجردی داریم و نه ماده، خیال همه راحت!

اینکه شما در همین مسئله مادی که به نظر عوامانه و عرفی یک مسئله معدوم است، ساعت هفتی که هنوز نیامده و هنوز حقائق و حوادثی که در ساعت هفت باید انجام بشود هنوز انجام نشده، چطور شما بر یک امر عدمی حکم کردید و به عیالتان تلفن کردید که چای بگذار، میوه درست کن، ما مهمان داریم؟ هنوز معدوم است، مسئله معدوم است، شما نباید اصلاً هیچ حکمی بکنید.

پس بخواهید یا نخواهید این در فطرت، در فکر، در سرشت، در نفس همه ما تحقق مسائل و عالم ثابتات محقق است، خبر از آن نداشتیم. خبر نداشتیم که این حکمی که الآن می کنیم، حکم در ثابتات است. اینکه من ساعت هفت می روم خانه، من که ساعت هفت معلوم نیست زنده باشم، من که

---

<sup>۱</sup> یک نوع بستنی عراقی.

<sup>۲</sup> - یک نوع غذای لبنانی است که با ماهیچه گوسفند طبخ می شود.

ساعت هفت معلوم نیست، هنوز نیامده‌ام، وقتی ساعت هفت شد و بنده هم در اینجا حضور داشتم، خب معلوم می‌شود ساعت هفت است. تازه بعد هفت هم معلوم نیست! وقتی که در زمان، امر عدمی تبدیل می‌شود به امر وجودی، چطور شما خود را در ساعت هفت، همین الآن شما خودتان را در ساعت هفت فرد حی قائم بالذات و مختار مستقل بالإرادة تصور می‌کنید، اگر این کار را نکنید ترتیب اثر نمی‌دهید. مگر ما نسبت به امور عدمی می‌توانیم حکم کنیم؟ نسبت به چیزی که نیامده چه حکمی می‌خواهید بکنید؟ چیزی که نیست.

فرض کنید که یک مهمان داریم، احتمال دارد بیاید، احتمال دارد نیاید؛ مسافر است، در یک کشور دیگر است. احتمال دارد، گفته که اگر کارم جور شد، هفته دیگر می‌آیم ایران؛ اگر کارم جور نشد نمی‌آیم. خیلی خب. حال شما نسبت به این چه حالی است؟ چه حالی دارید؟ نسبت به یک واقعه‌ای که محتمل الوقوع است، نمی‌دانید! مرددید، گنجید، می‌آید یا نمی‌آید. هی تلفن می‌کنید آقا چه شد؟ آمدی یا نیامدی؟ می‌گویند هنوز معلوم نیست. وقتی هنوز معلوم نیست، شما هم دست روی دست می‌گذارید، شما هم نمی‌روید کاری بکنید. می‌روید؟ نه دیگر. آقا اصلاً بفهمیم می‌آید یا نمی‌آید

...

می‌گویید آقا هر وقتی که پاسپورت را گرفتی، نمی‌دانم آمدی، در فرودگاه می‌خواستی بیایی، آن موقع به من زنگ بزن. وقتی که آمد در فرودگاه سوار طیاره شد، زنگ می‌زند آقا آمدم. ها! الآن حالتان عوض شد، چرا عوض شد؟ در حالتی که امر واقع یکی است. چرا حال شما عوض شد؟ چون در اینجا عدم بر نظر شما حاکم بود. چون عدم بر تصور و بر نفس شما حاکم بود، ترتیب اثر هم ندادید، همین طوری گرفتید نشستید دست روی دست نگاه کردید. بفهمیم می‌آید یا نمی‌آید؛ بالاخره تکلیف ما روشن بشود که می‌آید یا نمی‌آید. اینی هم که الآن محتمل الوقوع است، شما می‌بینید نسبت به آن ایستاده‌اید، توقف کرده‌اید. دیدگاه شما، منظر شما، چون بر آن عدم غلبه دارد، می‌بینید ایستاده‌اید. درست شد؟ اما اگر نه، مسائل از دیدگاه شما جنبه حضور دارد، جنبه ثبوت دارد، صحبتی که می‌کنید، صحبت امر متحقق الوقوع و فعلیت پیدا کرده می‌کنید. حرفی که با دیگران می‌زنید: آقا امشب تشریف بیاورید منزل، فلان شخص هم می‌آید.

حالا هنوز فلان شخص نیامده، سوار طیاره شده؛ اما نمی‌گویید این طیاره یک وقتی ممکن است از آن بالا ساقط بشود، نمی‌گویید، در فکرتان هم نمی‌آورید. چرا؟ چون به طور معمول طیاره ساقط نمی‌شود. البته خب اینجا چرا! اینجا مثل اینکه فرق می‌کند! اگر برسد به طور معمول خیلی

عجیب است! ولی به طور معمول نمی‌شود، البته این خیلی فوایدی دارد، از جمله فوایدش این است که توکل انسان در اینجا، در جای دیگر نه! در جای دیگر، در کشورهای دیگر اصلاً توکل ندارد انسان! غرق مادیات در مادیات است! اینجا است که توکل انسان می‌رود بالا، جنبه توحید انسان، این‌ها همه‌اش به خاطر ایمان است‌ها! جنبه توحید، جنبه توکل، جنبه اتکاء بر خدا، اتکاء بر قدرت خدا و اَمْن یجیب ...

ما یک دفعه داشتیم از یک جا به جایی می‌رفتیم، همه جور در طیاره بودند و آن‌چنانی و ... قضیه دچار حادثه‌ای شد و چرخش باز نشد و تکاآن‌های شدیدی هم داشت و چرخه داد و برگشت و خیلی طول کشید. آقا همین‌ها، همین مردم وقتی دیدند یک خطری آمد، همچنین صلوات می‌فرستادند! حالا به عمرش هم یک صلوات نفرستاده‌ها! همچنین خدایا و دعا و این‌ها از آن ته دل ... این اصلاً شاید به عمرش یک یا الله هم نگفته! آنجا، وقتی می‌بیند خطر پیش آمد، آنجا انسان هوس می‌کند. این‌ها همه برای چیست آقا؟ خب توکل آدم می‌رود بالا! گاهی اوقات خدا نشان می‌دهد یک آیه‌ای نشان می‌دهد، که انسان خیلی به خودش نبالد، ننازد، گول نخورد، این دنیا گولش نزند، به این دنیا فریفته نشود، مادیات او را نگیرند، بگویند که نه بابا! یک چیزهای دیگر هم هست این بالا. در اینجا، این مسئله خیلی قوی است! یعنی انسان واقعاً دیگر موحد می‌شود، چند سال اینجا بماند اصلاً موحدش زده بالا و رفته بالا و عرض کنم که بقاء بعد از فناء هم پیدا کرده! فناء که سهل است! بقاء هم پیدا کرده! علی کلّ حال، بگذریم. خب این‌ها همه از محسّنات مسئله است.

چون این مسئله به نحو عادی در ذهن و دیدگاه ما حضورش ملموس است، حضورش محسوس است، ما بر آن حکم ثابت می‌کنیم: آقا شما امشب بیاید منزل، فلانی هم هست. هنوز که فلانی نیست! نمی‌گویید آقا بیاید، شاید او بیاید. می‌گوید: بابا ما را با شاید خانه‌ات دعوت نکن، بالاخره می‌آید یا نمی‌آید؟ می‌گویید نه آقا این سرطیاره است، این وقتی داشت راه می‌افتاد به من زنگ زد، دو ساعت هم تا اینجا راه است، از فرودگاه تا اینجا هم یکی دو ساعت دیگر می‌رسد، مسئله‌ای ندارد، ان‌شاءالله تأخیر هم در اینجا نیست. درست شد؟

تمام قضایایی که هنوز اتفاق نیفتاده را شما متحقق الوقوع فرض می‌کنید. مگر در آیه قرآن نداریم؟ شما نگاه کنید قضایایی که مربوط به یوم القیامه است، روز قیامت، تمام آنها با زمان گذشته، یا اغلب آنها یا اکثر آنها قریب به اتفاق: **إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ**، ۱ نمی‌گوید: **إِذَا تَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ**. **إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ**. وقتی که واقعه انجام شد، وقتی روز قیامت آمد، وقتی روز قیامت در خارج تحقق پیدا کرد. این

چرا به اِذا وقع می‌گوید؟ به معنای چیست؟ به معنای تصحیح دیدگاه و منظر انسان، که انسان روز قیامت را يك مسئله واقعی ببیند، نه اینکه تصور کند نه، خواهد شد! چون آن مسئله متحقق الوقوع است؛ شکی در آن نیست. هیچ اشکالی در آن نیست، قطعاً به هزار قسم، این مسئله در روز قیامت انجام خواهد شد. اینکه می‌گوییم انجام خواهد شد هم يك نوع مسامحه در تعبیر است؛ انجام شده است. ولی چون ما از نظر انسی از روز قیامت بعید هستیم، این را انجام خواهد شد می‌پنداریم، خواهد شد؛ وقتی که انسان به عالم اسباب و مسببات قوی‌تر بشود، این انجام خواهد شد، در ذهن ما يك چرخش می‌زند به: انجام شد. این مال چیست؟ مال عدم انس ماست. ما می‌گوییم روز قیامت خواهد آمد؛ چون نسبت به آن مسائل دور هستیم، درك نکردیم. اما آمدن رفیق را در منزل به حسب ظاهر، چون متحقق الوقوع می‌بینیم، صحبت می‌کنیم: بابا می‌آید دیگر، آمد دیگر. آقا پاشو بیا، پاشو بیا، امشب پاشو بیا آنجا، امشب او هم می‌آید اینجا. هیچ نمی‌گوییم آقا شاید بیاید؛ هنوز نیامده، هنوز زمان نیامده، اگر زمان يك امری بود که عدم را به وجود تبدیل می‌کرد، شما چطور حکم ثابت را بر يك واقعه و بر يك قضیه می‌کنید؟ دیگر نباید بکنید. حکم بر يك امر عدمی، حکم بر يك امر مشکوک، در نفس و دیدگاه ما متفاوت است. وقتی که من نسبت به يك قضیه شك دارم، اصلاً حرفی نسبت به آن نمی‌زنم. می‌گویند آقا مگر مجبوری اصلاً حرف بزنی؟ تا یقین پیدا کردی، آن موقع حرف بزنی. نمی‌گوییم؟ می‌گوییم: آقا برای چه زود حرف میزنی؟ فلانی حرف در دهانش نمی‌ماند، تا يك چیزی به نظرش بیاید، می‌گوید. می‌گویند نه آقا، این قسم صحبت کردن صحیح نیست، وقتی یقین پیدا کردی بر تحقق يك شیء تازه اگر صلاح بود، آن موقع بگو. چیزی که هنوز انجام نشده و محتمل الوقوع است، برای چه شما آن را مطرح می‌کنید، در این مطرح کردن چه مسائلی را ممکن است به وجود بیاوری؛ خودمان می‌گوییم دیگر، در بین خودمان و عوام این مسئله به این صورت مطرح است.

پس بنابراین مسئله فقط به دیدگاه بر می‌گردد؛ واقعه در خارج تغییر پیدا نمی‌کند. یا شخص بالاخره می‌آید، یا اینکه شخص نمی‌آید. در آنجایی که ما یقین به یک مسئله داریم، حکمی که می‌کنیم، صحبتی که می‌کنیم، تعبیری که می‌کنیم، عبارتهایی که به کار می‌بریم، اصطلاحاتی که به کار می‌بریم، همه این اصطلاحات، اصطلاحات تحقق یک امر خارجی است. اما نسبت به آن مسائلی که احتمال وقوع می‌دهیم، آن جنبه احتمال را در نظر می‌گیریم: نمی‌دانیم، نمی‌دانیم می‌شود یا نمی‌شود. وقتی



نمی‌دانیم می‌شود یا نمی‌شود، خب بلند نمی‌شود برود پلو درست کند، چلو خورشت درست کند؛ نمی‌داند. با نمی‌دانم و با شک، شما به بازار نمی‌روید میوه و مواد غذایی و امثال ذلک برای مهمانی بگیرید. وقتی که مطمئن شدید، مطمئنی که هنوز نیست، ولی در عین حال شما مطمئنید. وقتی که دعوت می‌کنید یک نفر را منزلتان، مطمئنید یا نه؟ اگر مطمئن نبودید که بلند نمی‌شدید بابا به زن و بچه بگویید بلند شو شام درست کن، نهار درست کن. چون اطمینان دارید، در عین حال که مسئله به حساب شما معدوم است. پس شما به یک امر معدوم، حکم امر محقق الوجود کردید که وجودش محقق است، نه وجودش محتمل است. چرا؟ چون دیدگاه شما نسبت به این قضیه دیدگاه مثبت است. نسبت به این مطلبی که الآن دارد انجام می‌شود دیدگاه منفی نیست.

روی این جهت، همان طوری که عرض کردم، این واقعه خارجی، مسائل خارجی، هیچ ارتباطی به دیدگاه ما ندارند. این منزل، برای خودش ثابت است، یعنی الآن که ساعت شش و نیم گذشته، ما همین حکمی را می‌کنیم که یک ربع پیش وقتی گفتم ساعت شش و ربع است الآن همان را می‌کنم؛ هیچ تفاوتی نیست. یعنی آیا الآن دیدگاه من نسبت به این فضا با بیست دقیقه پیش که من صحبت می‌کردم تفاوت کرد؟ رنگ آجرها فرق کرده؟ چراغ نورش کم و زیاد شده؟ موقعیت و وضعیت جلوس رفقا و دوستان تغییر پیدا کرده؟ نه. به اندازه یک میل هم می‌توانم قسم بخورم آقای فلان در اینجا نشسته‌اند، یک میل از جایش تکان نخورده؛ حالا یک سانت، می‌توانم بگویم تکان نخورده‌اند. آقای کذا که در اینجا نشسته‌اند، همین طور که صاف دارند به من سیخکی نگاه می‌کنند، همین طوری هم بیست دقیقه پیش، به من نگاه می‌کردند. هیچ تغییری نکرده. آقای فلان که در آنجا چهار زانو نشسته بودند، دو زانو نشدند. عین همین صحنه، عین همین موقعیت، حالا نسبت به خصوصیات افراد یک حرکت‌هایی هست، اما نسبت به این فضا و این‌ها چه؟ نسبت به فضا، وقتی که ما می‌گوییم زمان امر عدمی را به وجود می‌آورد، چطور الآن دیدگاه من با قبل هیچ فرقی نکرد و من یک حالت مستمر را از ساعت شش، که شروع کردیم همین طور دیدم تا الآن که ساعت شش و سی پنج دقیقه است. سی و پنج دقیقه، یک حالت من مشاهده کردم و الآن هم می‌توانم قسم حضرت عباس بخورم این عقربه وقتی به ساعت هفت می‌رسد هم همین است، هنوز نیامده. این حالت من، که الآن من این را احساس می‌کنم، حکایت از این می‌کند: من که الآن با عالم ماده و عالم شهادت انس دارم، این انس من با این عالم اقتضا می‌کند حکم ثابت بکنم ولو در زمانی که هنوز نیامده. لذا همین دیدگاه من در ساعت شش و سی و پنج دقیقه که الآن هست، با این نظر و بینش من، با من در ساعت شش و ربع می‌بینم یکسان است؛ سر

مویی تفاوت نکرده. فقط تفاوتش این است که می‌گویم ها! دیدی درست گفتم؟ ها! دیدی درست گفتم، این به خاطر این است که آن موقع نمی‌توانستم بگویم، الآن که ساعت شده شش و سی و پنج دقیقه، الآن دیگر می‌توانم بگویم. دیدی حرفم درست بود؟ - بعضی اوقات درست در می‌آید دیگر! همیشه نیست که آدم حرفش غلط باشد! گاهی اوقات هم درست در حرف‌هایش می‌زند! - او که فقط معصوم است که تمام حرف‌هایش درست است؛ ما همه حرف‌هایمان سه خط در میان یکی‌اش، چهار خط در میان یکی‌اش، پنج خط در میان یکی‌اش، تا حدودی یک چیزی هست یک قدری.

پس از اینجا ما متوجه شدیم مسئله به وقوع خارجی کاری ندارد، شما الآن دیدید که زمان گذشت، ولی در عین حال این امر ثابت، سر جایش ثابت بود. همین را می‌گویید نسبت به ساعت هفت. الآن ما ساعت شش و سی و هفت دقیقه. همین الآن باز دوباره می‌گوییم این ستون، این دیوار، این سقف، در ساعت هفت هم همین است. تغییر نکرده. با اینکه هنوز ساعت هفت نیامده. چرا همچین حرفی می‌زنیم؟ به خاطر این است که این ماده را در خارج ثابت می‌بینیم. اگر این ماده ثابت نبود و وجود ماده معدوم بود مگر با گذشت زمان، شما الآن از کجا می‌گویید که ساعت هفت هم همین است؟ مگر یک تصور کشکی، بله آقا دیگر تا حالا این طور بوده، پس لابد هفت هم ...

نه! وجدان می‌کنید این را، کشکی نیست؛ همین طوری نیست. حضور این صحنه را شما الآن - هنوز نیامده ولی - در درونتان وجدان می‌کنید. حضور این صحنه، حضور این ستون، حضور این در، حالا افراد، نه. افراد فرض کنید ممکن است یکی از وسط بحث دلش درد می‌گیرد برود بیرون. اما ستون که دیگر دلش درد نمی‌گیرد بلند شود برود بیرون بخواد برود سقف می‌آید روی سر ما! این ستون سر جایش است، این در و دیوار و این‌ها همه سر جایش است. ما بر این ستون بیچاره، بر این سقف، بر این در حکم ثابت می‌کنیم در حالتی که ماده است. مجرد است؟ ماده! چطور ماده ثابت می‌شود؟ درحالی که ما حکم ثابت می‌کنیم. الآن قسم می‌خوریم ساعت هفت هم همین خواهد بود. همین است؛ حالا یک وقتی تقدیر و مشیت خدا باشد ما اطلاع نداشته باشیم، ما اصلاً روی آن حساب باز نمی‌کنیم. ما روی یک احتمالی که آن احتمال عقلایی نیست، احتمال اینکه ساعت هفت اینجا خراب بشود، این چند در صد است؟ یک در صد میلیارد هم نیست که چیزی بخواد بمب به سرش بخورد. الحمدلله جنگی که فعلاً نیست که بمب و موشک و این‌ها بیاید بخورد و بله! زمان جنگ آدم همین طور نشسته و صحبت می‌کند و هی سرش بالاست و گوشش این است، آمد یا نیامد؟ این رادیو آژیر می‌کشید، همه‌اش در حال چیست؟ آن موقع چرا؛ آن موقع احتمال عقلایی که به کله‌اش بخورد هست

و بوده. در همین قم هم ما بودیم و هی می آمدند و می زدند و از این حرفها بود. اما الحمدلله حالا نه دیگر، حالا دیگر امن و امان و همه چیز خوب و مرتب و مسئله ای نیست. احتمال عقلایی که بیاید حکم به ثبوت و استقرار و فعلیت را از ما بگیرد، یک همچنین احتمالی نیست. وقتی یک همچنین احتمالی نشد، نسبت به ماده ما همان حکم را می کنیم که نسبت به مجرد کردیم، هر دویش یکی می شود. چرا این طور است، قضیه چیست؟ این دیگر ان شاء الله بماند برای فردا که چرا ماده در وجود انسان همان حکم را دارد که مجرد است؟ این برمی گردد بر اینکه ما نسبت به خودمان هم این حکم را می کنیم. یعنی خودمان در عین اینکه الآن ساعت، یک ربع به هفت هست و ما وجود خودمان را در ساعت هفت احتمال می دهیم، یعنی احتمال اینکه این عدم بر آن حاکم باشد ولی این قدر این احتمال ضعیف است که اصلاً به حساب نمی آید. بچه هم یک همچنین احتمالی نمی دهد. لذا همیشه خودش را در حال ثبوت فرض می کند: من فردا این کار را می کنم. وقتی فردا نیامده، چطور می گوید من این کار را می کنم؟ چطور شما بر یک امر عدمی حکم و جودی می کنید؟ فردا بیا این پولت را از من بگیر، فردا بیا این نامه آماده است، فردا بیا برو این را ببر آنجا؛ اینکه می گوید فردا، فردایی در کار نیست. یعنی شمایی که می گوید فردا بیا، در ذهنتان این است: احتمالاً شاید فردایی بیاید، شاید نیاید، حالا که شاید بیاید، ما این را می گذاریم بر آمدن، بعد به این می گوئیم بیاید؛ تازه این ممکن است زنده باشد، ممکن است همین امشب ان شاء الله بمیرد؛ همه از دستش راحت بشوند، خلاص بشوند، ما هم شاید این طرف و آن طرف را سر هم می کنیم ... کجا یک همچنین چیزهایی در یک کله این قدری می آید؟ اصلاً! آقا فردا بیا این نامه را بگیر، بردار برو. اصلاً شما یک در میلیون تصور می کنید که فردا این بمیرد؟ یک در میلیون شما تصور می کنید من شاید فردا شب بمیرم؟ ان شاء الله! یک خلقی از دست ما راحت بشوند! ها؟ نه! یک همچنین چیزهایی نیست.

پس چرا همیشه جنبه مثبت بر ذهن ما غلبه می کند و به خاطر آن جنبه مثبت ما حکم می کنیم؟ چون خودمان را حاضر می بینیم در فردا. نه اینکه احتمال می دهیم فردا زنده باشیم، بر اساس آن ... نه! اصلاً خودمان را در فردا حاضر می بینیم، متها جلوتر. این حضور جلوتر است. فردا نیامده، ولی این حضور در فردا در وجود حس می شود. وقتی که حس می شود، می گوئیم آقا فردا بیا این نامه را بگیر. اگر احتمال می دادیم مثلاً فردا برویم سفر ان شاء الله. احتمال جدی می دهیم. می گوئیم این بدبخت را سر کارش نگذاریم، وقتی احتمال می دهد انسان برود، چطور می گوید آقا فردا بیا نامه را بگیر؟ وقتی فردا آمدی شما دیدی من نیستم، می گویی مرد تیکه تو که احتمال می دادی نیستی، پس چرا ما را برداشتی

تا اینجا کشاندی، بیا اینجا این کار را بکن و این کار را نکن؟ بنده آدم جنبه اثبات را غلبه دادم! غلط کردی! جنبه اثبات را غلبه دادی! مخ در کلهات نیست؟ همیشه در جنبه اثبات، آنجایی است که احتمال خلاف ندهی، نه اینکه با وجود احتمال خلاف جدی، باز در این حال بگویی نه خیر آقا، بنده دنگم گرفته بود جنبه اثبات را غلبه بدهم بر جنبه نفی و وجود خودم را اثبات کنم! می گوید آقا اینها را برو برای بقیه بگو!

می گویند یک شخص دهاتی داشت می گذشت، ملا رفت پیش او دید هیزم بار دارد. گفت: این حطب مرتب، بر حمار اسود اللون را، هر رطل شرعی، به چند درهم در معرض بیع و شراع در می آوری؟

دهاتی نگاهی به او کرد و گفت: حاج آقا اگر می خواهی هیزم را بخری، به من این قدر است، اگر می خواهی دعا بخوانی، برو در مسجد آنجا دعایش را بخوان!

حالا شما بگویید بنده احتمال می دادم باشم، احتمال می دادم نباشم، آدمم احتمال وجود را غلبه دادم بر احتمال عدم، تو را سر کار گذاشتم، به تو گفتم فردا بیا!

گفت: ای مردشور آن احتمالت را ببرند! چرا احتمال عدم را غلبه ندادی، که من را از آنجا بکشانی اینجا، فقط احتمال وجود دادی پدر ما را در بیاوری؟

اینها نیست. ببینید شما وقتی که یک احتمال می دهید، بر اساس آن ذهنیت و احتمالتان تصمیم می گیرید. بر اساس ذهنیتتان حکم می کنید. بر اساس ذهنیتتان در خارج ترتیب امور می دهید و تدبیر امور می کنید بر اساس ذهنیت. اگر ذهنیت در آن جنبه حضور است، شما احکام را بر اساس حضور ثبوت می گذارید، بر اساس ثبوت. اگر در ذهنیت جنبه عدم است، اصلاً می گوید آقا نیا خبری نیست. اگر ذهنیت بر اساس احتمال است، می گوید احتمال است، صبر کن خبرت کنم، ببینید! در حالی که در واقع یک چیز بیشتر نیست. آنچه که در واقع است یکی است، یا هست یا نیست. یا این مسئله انجام خواهد شد، یا این مسئله انجام نخواهد شد. اینجاست که من می گویم که ما با واقع دو تا هستیم؛ واقع برای خودش است، ما جدای از واقع، خودمان را نسبت به واقع تصور می کنیم و حقائق را نسبت به آن می سنجیم.

بنابراین روی این جهت - البته این را عرض کردم، حالا ان شاء الله فردا تتمه این مسئله - که همین حالت حضوری که ما به واسطه انس به عالم ماده و شهادت داریم، این تصور وقتی که قوی بشود و جنبه مجرد زیاد بشود، همین حضور را ما در عوالم دیگر حس می کنیم. وقتی که عرفاء در مشاهدات

و مکاشفات خودشان می گویند ما وقتی به این عوالم رسیدیم دیدیم این‌ها را قبلاً می دانستیم، مال این است! یعنی ما اینجا آمده بودیم، ما از اینجا خبر داشتیم! ناشناس نیست!

اتَزَعَمُ أَنْكَ جَرْمٌ صَغِيرٌ \*\*\* وَفِيكَ انطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ  
وَإِنَّ الْكِتَابَ الْمُبِينُ \*\*\* الَّذِي بَا حَرْفِهِ يَظْهَرُ الْمُضْمَرُ  
دَوَانُكَ فِيكَ وَ لَا تَعْلَمُ \*\*\* وَ دَانُكَ مِنْكَ وَ لَا تَشْعُرُ<sup>۱</sup>

این مال چیست؟ این مال همین است که همه عوالم وجود در نفس ما منطوی است، منتها ما اطلاع نداریم. وقتی که به او می‌رسیم، با یک پدیده و با یک حادثه جدید، برخورد نمی‌کنیم. می‌گوییم! ما این را می‌دانیم!

درباره امام زمان علیه السلام داریم موقتی که حضرت ظهور می‌کنند، می‌گوییم که: «! ما ایشان را می‌دیدیم، اصلاً نمی‌شناختیم. تو خیابان می‌دیدیم در فلان مجلس، دیدیم یک آقا آنجا نشسته، در فلان مجلس ذکر مصیبت، در فلان مجلس ائمه، در فلان مجلس ذکر، دیدیم نشسته، توجه نمی‌کردیم، مثل یکی از واردین است، مثل یکی از افراد است. پس این امام زمان بود؟ عجب! عجب! ببینید! این حالت انس در آنجا ظاهر می‌شود. انسان وقتی که به آن عوالم می‌رسد یک همچنین حالتی را در آنجا احساس می‌کند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

تلمیذ: ببخشید! این حالتی که درون اشخاص الآن ایجاد می‌شود، بالاخره آنها احساس می‌کنند که واقعه خارجی است، یا ذهنیت شخص؟ فرضاً فکر می‌کنند که این آب داغ است، آنهایی که هیپنوتیزم انجام می‌دهند. درحالتی که آب سرد است، ولی می‌گویند دست طرف می‌سوزد. این معلوم است منبعث از یک واقعیت خارجی نیست، حالت نفسانی او است.

استاد: خب آن هم واقعیت خارجی است دیگر! اینکه دارد ایجاد می‌کند واقعیت خارجی است.

تلمیذ: حالا استدلال شما این شد که چون من احساس می‌کنم این آقا دارد می‌آید منزل من، پس همچنین واقعیتی در خارج هست. خود آمدن او در خارج، باور من در ذهن است.  
استاد: نه، منظور بنده این است که ما هم می‌توانیم مسئله ثابتهات را در همین وقایع خارجی

<sup>۱</sup> شعری از امام علی علیه السلام.

تصور کنیم، حالا کاری نداریم درست یا غلطش را کاری نداریم؛ ولی شما همین را می‌توانید و نیاز نیست که انسان بیاید این مسئله وجود ثابتات را در عوالم مجرده و عوالم غیب و این‌ها بخواهد ببرد. من آمدم این مسئله احساس درک ثابتات، در عالم ماده و در عالم شهادت و عالم ملک، همین احساس را پیاده کردم، همچنان که احساس درک ثابتات در عوالم مجرد برای افرادی که اهل مکاشفه و اهل شهود هستند، هست. یعنی می‌خواهم بگویم همین مسئله هم هست. لذا اول گفتم واقعیت خارجی با احساس من دو تاست؛ آن واقعیت خارجی برای خودش کار خودش را می‌کند؛ دیدگاه من نسبت به آن واقعیت خارجی یک چیز دیگر است. ولی ما می‌توانیم ثابتات را در همین دیدگاه مادی تعریف کنیم. در همین زیرمجموعه دیدگاه مادی، همین احساس تحقق ماده هست، در غیر از زمان موجود. الآن ساعت ده دقیقه به هفت است، ما همین جهت مادی، همین حضور، همین وجود، به همین کیفیت را یک ساعت پیش هم به همین کیفیت داشتیم، در حالی که هنوز نیامده. این دو قضیه است.

من فقط منظورم این بود که ما نسبت به ماده هم همین دیدگاه را داریم، منتها از آن غفلت داریم؛ از این غفلت باید بیایم بیرون، و برای ماده، امر ثابت را تصور کنیم، وقتی که برای ماده تصور کردیم، ارتباط بین امر ماده و بین امور مجرده و عللش دیگر کاملاً دیگر راحت می‌شود. که همه این امور غریبه و همه این مسائل غیب، و همه این عوالم وجود، مثل عالم ماده همه بوده. مثل او بوده. دیدگاه ما نسبت به آن نبوده؛ ولی آنها بوده. حالا انشاءالله اگر سؤالی هست، بماند برای فردا که توضیح بیشتری داده می‌شود. علی‌کلّ حال روی این مطالبی که گفته می‌شود، رفقا تأمل کنند، وقت بگذارند، فکر بگذارند، سؤالی که هست، در بحث بعد، این سؤالات را قبلاً مطرح کنند که در ضمن صحبت هم به آن اشاره‌ای داشته باشیم.